

## دهانت را ببند!

علیرضا غریب دوست - دبیر انجمن حقوق شناسی

چندی پیش و در پی انتشار یادداشت «نقض حقوق بشر و انقراض بشریت» و در گفت‌وگو با برخی صاحب‌نظران، به جلد دوم کتاب «حق و مصلحت» ترجمه و تألیف دکتر محمد راسخ (استاد برجسته و کم‌نظیر فلسفه حقوق) برخورددم و با تأسف فراوان از اینکه چرا پیش‌تر این اثر ارزشمند را نخوانده‌ام، مشتاقانه به مطالعه کتاب مشغول شدم. با آغاز مطالعه، دریافتم که از درک مندرجات آن - بیش از آنکه به نظرم می‌آمد - ناتوانم! بنابراین تصمیم گرفتم جلد نخست کتاب را نیز دوباره بخوانم. هم‌زمان به یادداشتی برخورددم که به صورت خصوصی برای جناب آقای دکتر محسن رنانی «استاد برجسته اقتصاد» ارسال کرده و به آخرین نوشتار ایشان با عنوان «سکوت ملی - اعتماد ملی» انتقاداتی را معروض و جسارت کرده، از روی شاگردی از ایشان خواسته بودم در سکوت کردن و سخن‌نگفتن، تجدیدنظر کنند؛ چراکه وجدان جامعه را نقد و نهیب اندیشمندان و فرهیختگان بیدار نگه می‌دارد و بر این باور بودم که سکوت، نه تنها کمکی به جامعه نمی‌کند؛ بلکه ممکن است زیان‌های جبران‌ناپذیری نیز در پی داشته باشد.

فردای آن روز، نیمه‌های شب از خواب پریدم و هرچه کردم، خواب بر چشمانم نیامد. فرصت را مغتنم شمرده و ادامه مطالعه کتاب را پی گرفتم. غرق در کتاب بودم و می‌خواندم که:

«... منظورتان از آزادی چیست؟ آیا وقتی گفته می‌شود کسی حق بر آزادی بیان دارد بدین معناست که شخص دیگر در برابر او تکلیفی خاص دارد یا اینکه او خود تکلیفی به عدم بیان نظراتش ندارد؟ آیا همواره از مفهوم حق یک معنا اراده می‌شود یا اینکه مفهوم حق معانی گوناگون دارد؟ حق بر یک موضوع چه نتایج و لوازمی را برای افراد صاحب حق و نیز دیگران در پی دارد؟ اساساً حق‌ها را بر چه پایه‌ای می‌توان استوار کرد؟ چه نسبتی میان حق، نظام حقوقی و اخلاق برقرار است؟... معنای مصلحت عمومی چیست؟ آیا می‌توان عنصری گوهری در مفهوم مصلحت یافت؟ مصلحت امری مادی، معنوی، سیاسی و یا ترکیبی از اینها است؟ مصلحت چه کس، کسان یا نهادی زیر عنوان مصلحت عمومی می‌گنجد؟ آیا می‌توان به یک معیار عینی یا بین‌الذهانی در تشخیص و تعیین مصلحت عمومی دست یافت؟ مصلحت یک مفهوم عددی - تجربی است یا یک حکم هنجاری - دستوری؟ آیا هیچ‌گاه می‌توان موضوعی را یافت که همگان نسبت به مصلحت خود در آن موضوع متفق‌القول باشند؟ مرجع تصمیم‌گیری در خصوص احکام مصلحتی کیست؟ آیا می‌توان به نام مصلحت عموم، حقوق بنیادین شهروندان را

زیر پا گذاشت؟... وجه ممیزه حقوق و قانون از دیگر نظام‌های ارزشی و هنجاری چیست؟... تا کجا و کی باید از قوانین موجود در یک نظام حقوقی پیروی کرد؟

اگر قوانین یا مقرراتی، قواعد اخلاقی یا اصول عدالت یا مصلحت تک‌تک افراد عضو کشور را زیر پا بگذارند، مانند وضع قانونی که اجازه می‌دهد زباله‌های اتمی یک کشور در سرزمین کشوری دیگر دفن شود، آیا هنوز می‌توان به شکل موجه و قابل دفاع ادعا کرد که شهروندان مکلف به پیروی از قوانین و مقررات یادشده هستند؟ بر چه اساس و تا چه حد می‌توان از پیروی یا نافرمانی شهروندان از قوانین و مقررات ناقض اخلاق یا عدالت یا منافع جمعی دفاع کرد؟... مبنا یا مبانی موجه‌کننده برتری مصلحت عمومی بر حقوق و منافع فردی کدام‌اند؟... لذت آموختن چنان مدهوشم کرد که متوجه گذشت زمان نشدم. تازه رسیده بودم به مقاله «آزادی چون ارزش» و می‌خواندم: «...حمایت از آزادی منوط به فهم صحیح، یا دست کم برداشتی روشن، از آزادی است و هرگز نمی‌توان از آزادی آن گونه که باید حمایت کرد، مگر آنکه نخست مفهومی روشن از آن در ذهن داشت. بسیاری از اظهارنظرها و اقدامات متناقض و گاه مخالف آزادی از این واقعیت سرچشمه می‌گیرند که کمتر به مفهوم آزادی پرداخته می‌شود تا در یک فرایند اندیشه‌ورزی و گفت و شنود، تصویری نسبتاً روشن و البته تکامل‌یابنده از آزادی در خزانه خرد جمعی جامعه شکل گیرد. در نتیجه، بیشتر مشارکت‌کنندگان در گفتمان آزادی همچنان در خواب‌گردی‌های نظری و عملی رها می‌مانند. به بیانی دقیق‌تر، ادعا این است که پرسش‌های «آیا آزادی آری؟» و «آزادی تا چه حد؟» بدون پرداختن به پرسش «آزادی چیست؟» پاسخ نمی‌یابند...» که ناگهان همسر من یادآوری کرد که چه نشسته‌ای به خواندن که ساعت ۱۰ صبح وقت دندان‌پزشک داری و اگر نیروی چنان است و بهمان! ناگزیر کتاب را بستم و راهی مطب دندان‌پزشک شدم. دندان‌پزشک گفت: «لطفا دهانتان را کامل باز کنید و ببندید که من بتوانم مراحل عصب‌کشی را کامل انجام دهم». دهانم کاملاً باز بود و بعضی اوقات دندان‌پزشک برای پاسخ به تلفن یا تهیه مواد اولیه یا انتظار برای محکم‌شدن ماده‌ای که استفاده می‌کرد، من را با دهانی «کاملاً باز» به حال خود رها می‌کرد و می‌رفت و من با دهانی باز، نمی‌توانستم حرف بزنم و از وضعیت خود بگویم و معترض شوم که فک و صورت‌م از شدت بازبودن مستمر دهان به درد آمده است! آنجا بود که متوجه یک نکته بسیار مهم شدم، اینکه برای سخن گفتن باید بلد باشیم و البته بتوانیم دهانمان را ببندیم! با دهان همواره باز نمی‌توان سخن گفت، همان‌طور که از دهان بسته هم سخنی بیرون نمی‌آید، اگر نتوانیم دهانمان را ببندیم، فقط اصواتی فاقد معنی از حنجره ما خارج می‌شود. گرچه شاید بتوان با آن اصوات و نجواها مفاهیمی را منتقل کرد؛ اما آن صداها، سخن و گفتار نخواهند بود! در حقیقت، مهارت تکلم – که در زمره نخستین مهارت‌هایی است که در زندگی می‌آموزیم – یادگرفتن هماهنگی میان دهان و زبان و حنجره و درک به موقع باز و بسته کردن دهان است!

حال دریافته بودم که چرا نخبگانی مانند دکتر محمد راسخ یا دکتر محسن رنای – با این میزان از دانش و درایت و معرفت – سکوت می‌کنند. آنان آموخته‌اند که برای سخن گفتن باید بتوان دهان را به موقع بست.

در این زمان بود که دندان‌پزشک آمد و گفت: کافی است، دهانتان را ببندید، برای امروز کارتان تمام شده است.